

مجله سیاست دفاعی

شماره مسلسل ۲۱ - ۲۰ پاییز و زمستان ۷۶

نقش تروریسم در تبلیغات سیاسی امریکا علیه اصول گرایی

نویسنده: محمد مهدی سمتی (۱)

مترجم: حسین شریفی طراز کوهی

چکیده

احساس نیاز به دشمن خارجی، هسته مرکزی تکوین هویت اجتماعی در جوامعی مانند آمریکا است. جامعه‌ای که به رغم شیوع خشونت فزاینده و وحشت در میان خود، همه بدیها و نامطلوبها و خشونتها را به دیگران (بیگانگان) نسبت داده و خود «معصوم و بی گناه» را قربانی و بالمال متولی برخورد با «تروریسم» منسوب به دیگران (بیگانگان) می‌داند. ترس از اسلام و افکندن تردیدهای جدی در جامعه و جهان درباره «مسلمانان»، دقیقاً مبتنی بر همین نیاز روان شناختی است. ظهور مفاهیمی همچون «بنیادگرایی»، «اصولگرایی» و «تروریسم» و نسبت دادن آن به اسلام و مسلمانان، توجیهی است برای غیر قابل تحمل نشان دادن «بیگانه مسلمان» و به تبع آن، معقول جلوه دادن روابط خصمانه علیه «دنیای اسلام». در پوشش خبری و تبلیغات عاطفی - احساسی ملهم از این رویکرد، بیگانه‌هراسی (نژادپرستانه) حائز نقش عمده‌ای است. در این راستا پوشش خبری مطبوعات آمریکا بر ایستارهایی متکی است که به موجب آن آحاد جامعه اجازه می‌یابند خشم و کینه خود را به سوی دسته‌ای دیگر از اشخاص نشان دهند. ضایعه ملی در چنین جامعه‌ای از رهگذر افشای این مطلب که برب گذاری از سوی مسلمانان انجام پذیرفته، هنگامی رخ می‌نماید که حذف دشمن

1. M. Mehdi. Semati, "Terrorists, Moslems, Fundamentalists and other Bad Objects in the Midst of 'us'", The Journal of International Communication (1997), 4(1), pp.30-49.

(آنهاى خوب شده یا بیگانه)، منجر به از دست رفتن وحدت و هویت ملتی می شود که در چارچوب قالبهای کلیشه‌ای از قبل موجود و در پرتو تبلیغات سیاسی رسمی، احساس معصومیت کرده و خود را در تقابل با «آنها» بد می دیده است.



در یک گزارش جدید تلویزیونی در امریکا درباره انفجار هواپیمای پرواز TWA ۸۰۰، نظر به اینکه دلایل و شواهدی به دست نیامده بود، فردی با چشمان اشکبار و صدایی لرزان، این کلمات را پشت میکروفون اظهار کرد: «به خدا سوگند این کار خاورمیانه‌یهاست». تمسک جستن به خدا به منظور مشخص کردن دشمن بر این دلالت دارد که نداشتن دشمن در زمان نیاز به آن، دردناک است. این کلمات در عین حال مؤید این معناست که در این مورد دشمن خاصی جستجو می شود.

در این نوشتار، پوشش خبری مطبوعات در بمب گذاریهای مرکز تجارت جهانی و شهر اکلاهما در ایالات متحده مورد مطالعه قرار می گیرد. محور بحث من نگرشی است که بر مبنای آن دشمن کاملاً معین و مشخصی برای تکوین و تداوم یک هویت جمعی ضروری است. در رویارویی با خشونت‌هایی که از سوی یک گروه اجتماعی بر گروهی دیگر تحمیل می شود، ملت به عنوان کسانی که کارهای خلاف و شیطانی سایر اقوام و گروه‌ها را محکوم می کنند به هم نزدیک می شوند؛ در عین حال بر اساس یک دیدگاه روان تحلیلی، [موضوع] حذف شده در بطن هویت «ما» قرار می گیرد. شناسایی چنین ساختاری ممکن است باعث ایجاد مدارا در برابر بیگانه بودن فرد خرجی شود.

بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک قضیه‌ای را مطرح ساخت که در پرتو آن دشمن صراحتاً تعیین و مشخص، و بلافاصله تحت عنوان «تروریسم خارجی» معرفی شد. شناسایی و معرفی خاورمیانه به عنوان عامل اصلی فراهم آوردن خشونت و خلاف، پیامدهای آشکاری داشته است. از یک سو ساختار مشخص «ما - آنها» وجود داشت. ایستاری که به ما اجازه می دهد، حقد و خشم خود را به سوی آنها نشانه رویم. از سوی دیگر بمب جاسازی شده در ماشین (به عنوان ابتکاری خاورمیانه‌ای) موضوعی می شود که توصیف دقیق دشمن و ابراز خشم «ما» علیه آنها را مجاز می شمارد. به موازات این ویژگی، جامعه امریکا، یک نظم و چارچوب روشن عقلانی را به خود تلقین

کرده و به گونه‌ای مطلوب، نسبت به چنین نیروهای بیگانه‌ای مصونیت پیدا کرده است. به نظر می‌رسد که نگرانی اندکی در قالب پوشش خبری ابراز شود مگر آن زمان که به شناسایی این مطلب منجر شود که «ما از تروریسم خارجی آسیب پذیریم». بعد از این است که در مورد انواع اقدامات پیشگیرانه (یعنی محدودیت در صدور ویزا و شیوه‌های شدیدتر اخراج) اجماع و توافق صورت می‌پذیرد.

نبودن دشمن خارجی کاملاً مشخص در بمب گذاری شهر اکلاهما، که از رهگذر افشای این مطلب، که اقدام خلاف از سوی بنیادگرایان مسلمان صورت نگرفته است، محرز شد، این قضیه را در تقابل آشکار با بمب گذاری مرکز تجارت جهانی قرار می‌دهد. ابتدا از این حیث که با از بین رفتن ساختار «ما - آنها»، نقصان واضحی در اتحاد «ما» به وجود آمده که به دلیل برخی اتهامات دیگر، «ما» را به گروه‌هایی تقسیم کرد که همدیگر را گناهکار بشناسیم. افزون بر این به نظر می‌آید که نگرانی قابل ملاحظه‌ای از این مطلب پدید آید که «ما» بربرهای توانمندی برای انجام خشونت هستیم. سرانجام اینکه ویرانگرترین و حادثه‌ترین دستاورد، این واقعیت است که عمل خشونت بار توسط اعضای تشکلی انجام پذیرفته است که ما همه متعلق به آن هستیم.

وجه غالب تبلیغات و لفاظی‌های پوشش خبری - مطبوعاتی ناظر بر این وقایع، «اسلام» را به عنوان ویژگی مسلط «یک خارجی» معرفی می‌کند که به صورت یک معمای مطلق باقی می‌ماند. اما تصویر و وجهه مسلمان (بنیادگرا) صرف نظر از حائز مسئولیت بودنش به دلیل عمل خشونت بار که حسب مورد انجام می‌دهد، این نماد است که در مرکز نظم سمبلیک ما، امری غیر قابل تحمل جلوه می‌کند. احتمال خارجی بودن بنیادگرا (مسلمانان)، جامعه را به صورت انعطاف‌ناپذیر [سته] نسبت به تفاوتها فرض می‌کند که به جای خود رویای خارجی بودن را به مسلمانان (بنیادگرا) تحمیل می‌کند.

تروریستها، مسلمانان و ما

رفتار نادرست و غیر منصفانه با مسلمانان و خاورمیانه توسط رسانه‌های گروهی در قضیه بمب گذاری شهر اکلاهما با روشی که معمولاً رسانه‌های گروهی در برابر این وقایع اتخاذ می‌کنند، هیچ تفاوتی نداشت. تنها از این حیث تفاوت داشت که رسانه‌های

گروهی، افراط کردند. حتی پس از اینکه FBI تصاویر دو مظنون امریکایی را منتشر کرد، بسیاری از رسانه‌های گروهی به این نتیجه رسیدند که در وضعیت سختی قرار گرفته‌اند؛ [چه اینکه] باید از اندیشه تروریستهای مسلمان بازگردند.^(۱) پوشش خبری رسانه‌های گروهی درباره مسلمانان با اثر فرانکلین همراستاست که مملو از اظهارات کلیشه‌ای و ارجاعات ناصحیح بوده، و از منابع موثق و آگاه کمتر بهره گرفته است،^(۲) همچنین Hogshire، گزارشهای خبرنگاری از New York Times درباره انتخابات الجزایر را به عنوان «ترس از اسلام» توصیف می‌کند.^(۳) در همین حال Shaheen بر این گمان است که تلویزیون آمریکا، عربها را به عنوان مردان شهوتپرست و تروریست تصویر می‌کند. از این جهت، عموماً از سوی مطبوعات و رسانه‌های گروهی غربی، اسلام به عنوان تهدیدی علیه غرب مسیحی توصیف شده است.^(۴) در نتیجه بسیاری از انتقادات که با برداشت غلط از اسلام توسط رسانه‌های گروهی طرح شده است از بررسیهای شخصی - ذهنی نا آگاهانه و خصمانه نشأت می‌گیرد.^(۵)

1- Naureckas, Jim 1995 "The Oklahoma City Bombing: The Jihad Wasn't " Extral, 8 (4), July-August, P.7

2- Franklin, Stephen 1995 "Covering the World of Muslims", Columbia Journalism Review , 33(5), January-February, p.17.

3-Hogshire, Jim 1992 "Islamophilia" Lies of Times 3(3), March, pp.6-7.

4- Shaheen, Jack G .1989 "American TV Portrays Arabs as Sex Maniacs, Terrorists" Democratic Journalist, 36(3), March, p.26.

5-Ghareeb, Edmund (ed).1983, "Split Vision: The Portrayal of Arabs in the American News Media", Washington, DC: America-Arab Affairs Council. Said Edward 1981, "Covering Islam: How The Media and The Experts Determine How We See The Rest of The World", New York: Pantheon. Mousan, Isaams. 1984, "The Arab Image in The U.S. Press", New York: Peter Lang. Terry, Janice J. 1985 " Mistaken Identity: Arab Stereotypes in Popular Writing", Washington, DC: American-Arab Affairs Council.

در حالی که رسانه‌های گروهی غرب، مدت زمانی طولانی، خاورمیانه را به صورت کلیشه‌ای تصویر و توصیف کرده‌اند، تروریسم آنگونه که امروز توسط رسانه‌های گروهی معرفی می‌شود، پدیده‌ای کاملاً جدید است. اثر برجسته Walter-Laqueur تحت عنوان عصر تروریسم - شاید انتقادی‌ترین و جامع‌ترین اثر علمی درباره این موضوع توسط یک غربی است که با رفع برداشتهای غلط درباره تروریسم آغاز می‌شود. برای مثال به اشتباه، این اعتقاد وجود دارد که تروریسم پدیده‌ای جدید و بدون سابقه است. در حالی که این موضوع پذیرفته شده که ابزارهای مورد استفاده و در دسترس تروریستها تغییر یافته اما اساس مسایل سیاسی، اخلاقی و حقوقی بالسویه باقی مانده است. در عین حال به اشتباه پنداشته می‌شود که «تروریسم اساساً مساله‌ای خاورمیانه‌ای است و اینکه بیشترین قربانیان تروریسم، امریکایی هستند.»^(۱) شواهد کاملاً مؤید این است که تروریسم ضد امریکایی ابتدا در امریکای لاتین (۳۶۹ مورد) و در اروپا (۴۵۸ مورد) رخ داده‌اند در حالی که در خاورمیانه ۸۴ مورد اتفاق افتاده است.^(۲)

همانطور که این بررسی نشان خواهد داد، بمب گذاری شهر اکلاهما در مقایسه با بمب گذاری مرکز تجارت جهانی نیویورک واکنشها و نگرانیهای بیشتری را ایجاد کرد؛ به این پرسش باید پاسخ داده شود که چرا؟ یک نگرش مفهومی عمومی به این صورت پاسخ خواهد داد که بمب گذاری شهر اکلاهما تلفات بیشتری داشته است و اینکه میزان بالای جراحاتی که در برخی از مجروحان مشاهده شد به چنین واکنشی منجر گردید. در حالی که این واقعیت را نمی‌توان به عنوان یک عامل مؤثر رد کرد، اما نباید به عنوان تنها عامل پنداشته شود. بررسی دقیقتر درباره [سطح] تبلیغات واکنشی ناشی از بمب گذاری

1- Laqueur, Walter 1987, *The Age of Terrorism*. Boston: Little, Brown, & Co, P.8.

۲. Rubenstein, همچنین محدودیت تصور سیاسی از تروریست را به رسمیت می‌شناسد: این تصور، اکنون عمامه‌ای بر سر دارد و دارای یک تفنگ Ak-47 Submachine یا نارنجک است.

Rubenstein, Richard E. 1987, "Alchemists of Revolution: Terrorism in the Modern World", New York: Basic Books. P.3.

اکلاهما نشان می‌دهد که این جغرافیای ترور بود که رسانه‌های گروهی و افکار عمومی را مضطرب کرده بود. من به واسطه جغرافیای ترور، مضمونهای مکرر پوشش خبری رسانه‌های گروهی را اینگونه معنا می‌کنم که هراس، وحشت و نفرت را به این منظور ابراز کرده‌اند که دلیل و نشانه‌ای باشد بر این که ترور در مرکز کشور یا در وسط امریکا واقع شده است. این سنت و عادت رسانه‌های گروهی است که مرکز امریکا را نسبت به دیگر مناطق کشور، امریکایی تر تلقی و توصیف می‌کنند. هدف این نوشتار زیر سؤال بردن این عادت نیست، بلکه خاطر نشان ساختن این است که نظریه جغرافیای ترور، ویژگی این افشاگری را به عنوان رخدادی بسیار فجیع و هولناک وصف می‌کند. همانگونه که در یک گزارش اینگونه توصیف شده است: «وجود بمبهای جاگذاری شده در ماشین در جاهایی نظیر بیروت یا بلفاست و یا حتی نیویورک احتمال دارد. اما به رغم این، چنین وقایعی در یک صبح درخشان و با طراوت در مرکز شهر اکلاهما، تروریسم از نقطه آستانه گذشته است.»^(۱) بواقع بیشترین پوشش گزارشهای تلویزیونی به عناوینی سینمایی گونه نظیر «ترور در مرکز کشور» اختصاص داده شده بود؛ چرا؟^(۲)

1 Meddis Sam Vincent 1995 "Terror in Heartland "12 Kids Among 31 Kead in Oklahoma Bombing" USA Today, 20 April, final edition.

۲- جالب توجه است که لفظ «سرزمین اصلی» اغلب در رابطه با از دست دادن «معصومیت» بیان می‌شود. در رابطه با لفاظیهای ناظر بر معصومیت در سرزمین اصلی، یعنی برای اولین بار ترور در اکلاهما، ژژماری استوارت استفورد (Rosemary Stewart-Stafford) از اسپرینگ فیلد، میسوری (Springfield, Missouri)، که خود را به عنوان مادر بزرگی از قبیله چروکی سرخپوستان معرفی می‌کند، به خوانندگان یادآور می‌شود که «گزارشهای حاکی از این مطلب که اکلاهما سینی نمایانگر اولین حمله تروریستی در سرزمین اصلی امریکاست، تنها دستاورد حافظه‌های ضعیف است. وی می‌افزاید: «نسلهاست که این سرزمین شاهد خونریزی بوده است. در Springfield ۹۰ سال پیش، در یکی از روزهای تعطیلات تولد حضرت مسیح (ع)؛ از مجسمه‌ای شبیه به مجسمه آزادی، سه نفر طی مراسمی به دار آویخته شدند که برای ساعتها در محل نگه داشته شدند. شش هزار تروریست به خیابانها ریختند و اقدامات خشونت آمیز آنها حتی در لندن با عبارات و تیرهای درشت به چاپ رسید تا اینکه به علت وقوع زلزله سانفرانسسکو به فراموشی سپرده شد. اینجا در سرزمین اصلی، چندی پیش به

منطق این نظریه مستلزم این است که ما قادر نیستیم اقدامات و اعمال خشونت‌آمیز انجام دهیم؛ یعنی چنین اقدامی از سوی خارجی‌ان علیه «ما» صورت می‌گیرد. بر این اساس، چنین برداشت و حشمترا و هراسناکی از بمب‌گذاری شهر اکلاهما می‌تواند معطوف به این واقعیت باشد که ما از یک دشمن خارجی کاملاً مشخص محروم هستیم. عجیب نیست که این بار کارشناسان و متخصصان مربوط به گروه‌های اقلیت در امریکا به جای فراهم آوردن دشمن خارجی نیاز به وقت زیادی نداشتند، و درباره‌ی گروه‌های اقلیت در جامعه امریکا زیاد وقت صرف نکردند؛ متنها مشکلی که وجود داشت این بود که این دشمن «خانه‌زاد» بود.

از این رو تصور و ترسیم کارکرد این دشمن در این وضعیت آسان است. یکی از دستاوردهای اصلی نظریه اجتماعی در بررسی هویت اجتماعی این است که هویت از بیگانه [دیگری] نشأت گرفته است؛ یعنی می‌شود گفت: هویت جمعی به صورت منفی تعریف می‌شود. یک فرد از آن حیث امریکایی به شمار می‌آید که فرانسوی و آلمانی و... نیست. همانطور که Eric Hobsbawn این مطلب را خاطر نشان کرد: «ما خودمان را به عنوان «ما» شناسایی می‌کنیم به این دلیل که ما از آنها متمایز هستیم.»^(۱) بواقع در فرهنگ لغات و بستر، چاپ سال ۱۹۹۴، هویت به عنوان «تشابه و یکنواختی ویژگی‌های عمومی یا اساسی در موارد مختلف» تعریف شده است. البته همین یکنواختی از طریق توسل به «بیگانه» محقق می‌شود که هویت مستمر را تأیید و تصدیق می‌کند. همانگونه که Norval^(۲) استدلال می‌کند، ویژگی‌های اثباتی برای ایجاد یک هویت کافی نیست بلکه به

آنها مدال داده شد و تبدیل به قهرمان شدند. آنها می‌گویند: «وقتی سیاهپوستان را می‌کشتند ما آنجا بودیم.» بنگرید به:

Terrorism: "A decades old story", USA Today, 26 April 1995, final edition.

1- Hobsbawn Eric, 1991, "Identity Politics and the Left", New Left Review, 297, May-June, P.40.

2- Norval, Aletta J. 1994. "Social Ambiguity and Apartheid" in Ernesto Laclau (ed). *The Making of Political Identities*. London: Verso, pp.121-22.

عنصر و عامل اضافی و مکمل دیگری نیز نیاز هست؛ یعنی وضعیت «بیگانه» در فرایند ایجاد هویت به عنوان امری متضاد و متعارض در نظر گرفته می‌شود. این مفروض داشتن «بیگانه» است که باعث می‌شود محیطی ایجاد شود که مناسب «فرد بودن» باشد.

از این لحاظ هویت یک ملت را نمی‌توان در داخل یک نظام انعطاف ناپذیر شناسایی کرد؛ یعنی همیشه باید یک خارجی باشد تا به کارگرفتن «بازی تفاوتها - The play of differences» را متوقف سازد. از نظر Guvenc، یک همسایه تهدید کننده، چنان برای صلح در داخل ضروری است که اگر از پیشن وجود ندارد، باید با رضایت متقابل ایجاد شود... وقتی هیچگونه تهدید خارجی نباشد، اشخاص (فرهنگها)، توطئه‌های داخلی همچون یسوعیها، ماسونها، صهیونیستها، بنیادگرایان تندرو، کمونیستها و... را ابداع می‌کنند^(۱) و چنین استدلالی به «بیگانه» معطوف می‌گردد.

تبلیغات و لفاظی پوشش خبری مطبوعات در مورد این انفجارها، اسلام (و مسلمانان بنیادگرا) را به عنوان «بیگانه‌ای» تهدید کننده تصویر کرد. در حالی که در مورد انفجار مرکز تجارت جهانی، دشمنی به «بیگانه» از طریق مذهبش، نسبت داده شد، اما در مورد بمب گذاری شهر اکلاهما، دشمنی به عنوان محدودیت اجتماعی تجربه شد. در هر حال ویژگی یک مسلمان (بنیادگرا)، قطع نظر از مسئولیتش برای تخلف و خشونت در هر مورد، این نشانه است که بیانگر غیر قابل تحمل بودن در جامعه است^(۲)، غیر قابل تحمل بودن که در مرکزیت نظم نمادین است^(۳)، به عبارت دیگر، امکان وجود یک اجتماع دیگر، پیش فرض هویتی است مشتمل بر نظامی انعطاف ناپذیر؛ اما چنین فرضیه‌ای با

1-In Ferguson, Yale H. 1994 "Ethnicity, Nationalism, and Politics Large and Small" Mershon International Studies Review, 38(2), p.243.

2- Laclau, Ernesto and Chantal Mouffe 1985. "Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics". London: Verso. Laclau, Ernesto 1990 "The Impossibility of Society" in E. Laclau (ed). New Reflections on The Revolutions of our Time". London: Verso.

3- Zizek, Slavoj 1989, *The Sublime Object of Ideology*. London: Verso.

این واقعیت در تضاد است که هویت انعطاف‌پذیر است. که بواقع برای وجود آن هویت به هویت دیگری نیاز است. این وابستگی به نوبه خود، تکوین نظامی واحد و یکپارچه را غیر ممکن می‌سازد. در عین حال عدم امکان یک «مای» بی‌پیرایه و در برابر آنها، ویژگی ساختاری همه هویتهاست که بوسیله گفتمانهای ملی - قومی، تأمین می‌شود. از این رو صرف تحمل بیگانه (مسلمان) بنیادگرا، در پرتو برنامه‌ریزیهای غرب در جهت نشان دادن خارجی بودن مسلمانان (بنیادگرا) توجیه می‌شود. آنچه اهمیت دارد خاطر نشان شود، این است که هدف این مقاله این نیست که مسلمانان را از نگرش نژاد پرستانه و بیگانه‌هراسی‌رهایی بخشد، گرچه هدف مطلوبی است، بلکه منظور این است که خلاقیت و مطلوبیت مسلمانان بنیادگرا در شکل‌گیری هویت «ما» بیان شود. از این رو در این نوشتار استدلال خواهد شد که این ویژگی به بهترین وجهی با چارچوبی حاصل می‌شود که از دستاوردها و منافع نظری ناشی از نژادپرستی بهره‌می‌گیرد. بدیهی است که مسلمانان، مسلمانان بنیادگرا یا خاورمیانه‌ای‌ها نژاد نیستند. با وجود این، اقدام ساختاری هم در نژادپرستی حقیقتی و هم در گفتمان مربوط به طبقات مردم که قبلاً به آن اشاره شد، همچنان باقی است. در مورد نژادپرستی «بیگانه» بر اساس رنگ پوست (برای مثال سیاه) بنا گردیده است. در مورد اخیر، «بیگانه» بر مبنای سنتهای فرهنگی، مذهبی (برای مثال، یهود، مسلمانان، اعراب) مشخص شده است. آنچه در باره اسلام به عنوان بیگانه کلیت یافته، جالب است، حقارت و طفیلی بودنش نیست (یعنی اینکه به تمدن فرودستی منجر می‌شود که نمی‌تواند دمکراسی همچون [دمکراسی] ما، ارائه دهد)، بلکه بیگانه بودن برای او تحویل‌ناپذیر است. این غیر قابل تحویل بودن، موجب نژادپرستی متفاوتی است که «بیگانه» اگر زیر دست نباشد، متفاوت است (از ما نیست).^(۱)

موضع سیاسی و (سرانجام اخلاقی) که این نوشتار از آن پیروی می‌کند با یک فرضیه پشتیبانی می‌شود: فرض این است که نشان دادن خشونت‌ی که در بطن دمکراسی لیبرال غربی وجود دارد، نتایج اجتماعی صریح و قاطعی دارد. افزون بر آن اگر بر خصومت ذاتی

1- Balibar, Etienne, 1991 'Is There a Neo-Racism?' in Etienne Balibar and Immanuel Wallerstein (eds) Race, Nation, Class: Ambiguous Identity. London: Verso.

«ما» اذعان شود، تحمل غیر بودن بیگانه آسانتر خواهد بود. خلاصه اینکه درک و فهم گفتمان نژادپرستانه و بیگانه هراسی در پوشش خبری مطبوعات انگیزه نگارش این مقاله است.

این مقاله پوشش خبری دو بمب‌گذاری در ایالات متحده را بررسی می‌کند: انفجار مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک و انفجار یک ساختمان فدرال در شهر اکلاهما. پوشش خبری انفجارات مرکز تجارت جهانی و شهر اکلاهما از تحقیق LEXIS NEXIS، ۱۰ ژوئن ۱۹۹۶، به دست آمده است. از این کلمات به عنوان کلمات کلیدی استفاده می‌شد. دو روزنامه برای این پوشش خبری برگزیده شدند:

New York Times و USA Today؛ با این فرض که این دو روزنامه بیانگر جریان اصلی خبر و مطبوعات در ایالات متحده هستند. (اگر چه نیویورک تایمز تحقیقاً لیبرال‌تر است.) در مورد انفجار مرکز تجارت جهانی، تحقیق به دوره زمانی ۲۷ فوریه تا ۹ مارس ۱۹۹۳ معطوف گردید. ۳۰ مقاله از New York Times و ۱۴ مقاله از USA Today مورد استفاده قرار گرفت. ۹ گزارش از New York Times و ۴ گزارش از USA Today در این نوشتار بررسی می‌شوند. در مورد انفجار شهر اکلاهما، تحقیق به دوره زمانی ۲۰ تا ۲۶ آوریل ۱۹۹۵ محدود گردیده است. ۶۲ مقاله از New York Times و ۱۰۵ مقاله از USA Today استفاده شده است. ۱۲ گزارش از New York Times و ۵ گزارش از USA Today در این نوشتار بررسی و مطالعه می‌شوند.^(۱)

بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی

۱. معیار و محک نتیجه‌گیری یک رویداد به هنگام بررسی آن بود که آیا رویداد به طور مستقیم و واقعاً به بمب‌گذاری مربوط می‌شود یا خیر. (دلایل، مظنونین، تحلیلها و...) برای نمونه پوشش خبری ذیل حذف شد: خلاصه عناوین اخبار، پوشش غیر مربوط به اهداف این تحقیق. (برای مثال گزارشهای ناظر بر ابعاد اقتصادی لغو جشن، فهرست قربانیان، انعکاس واقعه، جامعه قبل از بمب‌گذاری، اصلاحات، اطلاعات برای کمک، نامه به سردبیر، مصاحبه با بازماندگان، یک روز زندگی یک خبرنگار، عکس العمل Andy Rooney، سگهای جستجوگر و...)

در این بخش، بررسی و تحلیل پوشش خبری بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی نشان خواهد داد که در تعارض آشکار با پوشش خبری انفجار شهر اکلاهما، آرامش و تسلی خاطری وجود داشت دال بر اینکه ما دارای یک دشمن هستیم. این مطلب مشخص می‌شود که کارکرد «دشمن» (آنها) این است که به هویت «ما» وحدت می‌بخشد. مهمتر اینکه افراد مظنون، نشاندهنده نهاد اسلام، خاورمیانه و فرهنگهای آن به همراه واقعیت سیاسی - اجتماعی آن در کلیتش هستند یا اینکه به آن تبدیل می‌شوند. نظریه خاورمیانه‌ای - اسلامی که مطبوعات در این مورد بیان می‌کردند، همه ویژگیهای نظریه نژادپرستانه «خارجی» را در برداشت.

بلافاصله پس از انفجار مرکز تجارت جهانی، خبرنگاران و مسئولان دچار آشفتگی شدند. هیچ یک نمی‌دانستند که چه چیزی علت انفجار بوده است. این امر موضوع را به عنوان «معمای مرموز» نشان داد. مقاله‌ای که در New York Times تیر شده بود، «بمبهای جاگذاری شده در ماشین: ابزار ترور خارجی، امری نادر در امریکا»، Douglas Jehl، گزارش کرد: (۱)

«این پدیده در بلغاست، بوگوتای لیما و بیروت کاملاً شناخته شده است، اما اگر امروز انفجار در مرکز تجارت جهانی رخ داده به واقع به وسیله بمب جاگذاری شده در ماشین صورت پذیرفته است، آنگونه که F.B.I، بر این باور است که مطابق نظر کارشناسان، این اقدام باید بزرگترین حمله علیه امریکا بوده باشد.»

در مقاله دیگری از روزنامه Robert Mcfadden, New York Times گزارش کرد: (۲)
به موازات تحقیقات گسترده‌ای که شروع شده است، مقامات فدرال اظهار کرده‌اند که در بررسیهای اولیه از آثار انفجار روز جمعه هیچ نشانه‌ای از موارد منفجره پلاستیکی که

1- Jehl, Douglas 1993, "Explosion at the Twin Towers: Car Bombs a Tool of Foreign Terror, Little Known in U.S." The New York Times 27 February, Late edition.

2- Mcfadden, Robert D. 1993 "Explosion at the Twin Towers: The Overview: Inquiry into Explosion Widens; Trade Center Shut for Repairs" The New York Times. 28 February, Late edition.

اغلب به وسیله تروریستها استفاده می‌شود، به دست نیامده است؛ در حالی که هنوز جنس مواد منفجره مشخص نیست، به نظر می‌رسد که هرگونه برداشت قطعی از آزمایشها غیر قابل قبول باشد. از قرار معلوم موضوع بمبهای جاگذاری شده در ماشین، تنها یک توجیه احتمالی است.

McFadden به این اظهار نظر ادامه می‌دهد:

خلاف روش عمومی که تروریستها داشته‌اند هیچکس از قبل مدعی مسئولیت حمله نشده است، اگر چه متعاقباً طی ۱۹ تماس تلفنی چنین ادعایی به عمل آمد. مطلب این نیست که آیا خبرنگاران در پیش‌بینی خود درست عمل کرده‌اند یا نه بلکه نکته اصلی این است که بمب‌گذاری اقدامی تروریستی بوده است؛ حتی زمانی که تنها یک روز از آغاز تحقیقات گذشته بود. مهمتر اینکه در پیش‌بینی اولیه، سازمانهای اسلامی را در میان مظنونین اصلی قرار داده بودند. Micheal Rado از اداره سیاست خارجی فیلادلفیا، می‌گوید: سازمانهای اسلامی می‌توانستند این بمب را منفجر کرده باشند به این امید و انگیزه که گناه و تقصیر را برگردن صربها بگذارند و مضافاً اینکه افکار عمومی علیه صربها تحریک خواهد شد. بیشتر کارشناسان در عین حال ایران و عراق را در فهرست مظنونین قرار داده‌اند. برخی پیشنهاد کرده‌اند که ممکن است فلسطینیان دنبال این بوده باشند که کانون توجه قرار گیرند. وقایع و رویدادهای تروریستی اغلب در زمانی تنظیم می‌شوند که با سالروزهای مهم، مصادف باشند. و ماه فوریه در تقویم تروریستها ماه مهمی است: ۱۴ فوریه سالروز انقلاب ایران و دومین سالروز عملیات طوفان صحرا علیه نیروهای عراقی است. مطمئناً صدام حسین برای انتقام گرفتن انگیزه دارد. یوهان الکساندر، کارشناس تروریسم دانشگاه جورج واشینگتن می‌گوید: این شیوه‌ای است که می‌توان به امریکا درس داد. (۱)

این بخش از مقاله برگزیده شده که به سبک نوشتار تخیلی به نگارش در آمده، از گستره‌ای از اتهامات کلیشه‌ای و بدون مدرک و دلیل استفاده می‌کند و حتی از توصیف

1-Frankel, Bruce 1993, "List of Suspects Lilee Terrorism's Who's Who". USA.today 1 March, final edition.

بچگانه آنچه احتمال می‌رفت انگیزه‌ای برای این عمل تخلف‌آمیز باشد، فروگذار نشده است.

در پی توصیف متهم (احتمالی)، حدس و گمان و گزارشها درباره‌ی خاورمیانه و اسلام فزونی گرفت. مطابق گزارش USA Today، شواهد به دست آمده حاکی از دست داشتن رادیکالهای مسلمان است. از نظر Shula Bahat از کمیته یهودیان امریکا: «خیلی نگران کننده است. تروریسم دیگر چیزی محدود به خاورمیانه نیست، بلکه می‌تواند به هر جایی وارد شود.»^(۱) USA Today، گزارشی را درباره‌ی شیخ عمر عبدالرحمن با این تیتراچاپ کرد: «فریاد بنیادگرا: مرگ بر امریکا» گزارش با هشدار به غرب ادامه می‌یابد: «پیغام او روی گوشهای ناشنوا مؤثر نیست و آنچه را بسیاری افراد آن را موج جهانی وحشت می‌نامند، وخیمتر می‌کند.» افزون بر آن از کارشناس تروریسم دانشگاه تل‌آویو، Anat Kurz نقل قول می‌کند که می‌گوید: «به نظر می‌رسد غرب استلزامات بنیادگرایی را نادیده می‌گیرد. آنها این خطرات را درک نمی‌کنند» مقاله با نقل قولی از زیاد ابوقتییم از «برادری مسلمان» به عنوان یک گروه بنیادگرای میانه‌رو پایان می‌پذیرد که اعلام می‌کند: «آگاهی اسلامی شروع شده است. ما خواهان گسترش اسلام در اطراف جهان هستیم.»^(۲) و نویسنده‌ای در مقاله‌ای تحت عنوان «تروریسم خارجی را در خارج نگه داریم» می‌گوید: «امریکایی‌ها باید از اهمال‌کاریهایی که به آقای عبدالرحمن اجازه می‌دهد وارد امریکا شود و در آنجا اقامت‌گزینند، عصبانی باشند. در دو مورد مقامات امریکایی ویزای او را تمدید کردند؛ حتی زمانی که نام او در وزارت کشور در لیست تروریستهای مظنون قرار گرفت.»^(۳)

1- Keen, Judy and Sam Vincent Meddis, 1993, "Break in Case Points to Muslim Radicals: Cleric Target Of Previous FBI Probes" USA Today, 5 March, final edition.

2- Kelley Jack 1993 "Fundamentalist Cry: Death to America" USA Today, 5 March, final edition.

3- Editorial, "Keep Foreign Terrorism Foreign" New York Times, 28 March 1993, Late edition.

در گزارشی تحت عنوان «امریکاییها منطق ابلهانه‌تر را لمس می‌کنند.» گزارشگر با توسل به منطق امریکایی، در مقام درک اینکه چرا تروریستها به خشونت متوسل می‌شوند، ادعا می‌کند: به نظر می‌رسد حتی دستگیری یک بنیادگرای اسلامی ۲۵ ساله به اتهام کمک و همدستی در بمب‌گذاری، کافی و کامل نباشد. در اینجا قسمتی از حدسیات نویسنده ذکر می‌شود:

«به نظر می‌رسد رسیدن به یک کلمه آشنا برای اظهار تأسف از اعمال چنین خشونت‌ی آسان باشد: غیر منطقی. ولی این نتیجه‌گیری بویژه مختص امریکاییهاست. برای فرهنگی که به درستکاری خو کرده، تروریسم مؤید رویارویی با انحراف است. آن کسانی که درباره تروریسم مطالعه و بررسی می‌کنند، بر این گمانند که نتیجه، اغلب اوقات سوء تفاهم است. Noel Koch، کسی که افسر (مقام) ضد تروریستی دولت ریگان بود، گفت ما دلمان می‌خواهد که روی همه وقایع اسم بگذاریم؛ اسم گذاری که بیش از حد تصنعی است. ولی اگر فردی بخواهد ناراحتی و نگرانی ایجاد کند، راه هوشمندانه وزیرکانه آن، انجام بدون دلیل آن است.»

این گزارش مختصراً نشان می‌دهد که در میان متهمان «اتباع صربستان و قاچاقچیان کوکائین کلمبیا» قرار دارند.^(۱) در گزارش دیگری تحت عنوان «موج انفجار این تصور را

آنچه در ذیل آمده، دو گزارش از یک روزنامه غرب آمریکا است تحت عنوان «فراتر از جنگ سرد: دشمن جدید: یادآوری هراس انگیز آسیب‌پذیری آمریکا از تروریسم» ادعان می‌گردد که به عقیده بازرسان، این اقدام فجیع، کار یک فرد نیست، بلکه یک توطئه است، توطئه‌ای که به احتمال زیاد در خارج از کشور طراحی شده است.

Los Angeles Times, 3 March 1993, home edition.

بطور مشابه در مقاله‌ای تحت عنوان «تروریستها در بین ما، جامعه امریکایی ارزشمندتر از آن است که به آن حمله شود» بیان می‌کند که انفجار مرکز تجاری با ارتباط مستقیم به سیاستهای zatine در خاورمیانه نشان داد که آسیب‌پذیری عظیم یک جامعه بسیار صنعتی شده و شهرنشین نسبت به اقدامات خشونت‌آمیز برنامه‌ریزی شده، چقدر است. آمریکا یک هدف مناسب (چاق و چله) است.

David Wise, Los Angeles Times, 7 March 1993, home edition.

1- Jehl Douglas 1993 "American Feel Terror's Senseless Logic", The New York

در هم می‌شکند که خاک ایالات متحده از آسیب و تجاوز محفوظ است» از سعد ابوخلیل، نویسنده مستقر در موسسه خاورمیانه واشنگتن، نقل می‌شود: «شما نمی‌توانید نسبت به این موضوع بی‌اهمیت باشید که مسلمانان درباره جنگ خلیج فارس عصبانی هستند». چیزی که Bernstein درباره آن تامل داشت این نکته است که آیا بمب‌گذاری «نمایش اصیل خاورمیانه‌ای است.»^(۱)

هدف بررسی فوق این بوده که نشان داده شود چگونه پوشش خبری مربوط به بمب‌گذاری می‌تواند مؤید این معنا باشد که دشمن خارجی باید پیدا شود؛ حتی در زمانی که دلیل قاطع و مسلمی برای ارتکاب و تقصیر وجود نداشته باشد. تبلیغات ناظر بر این نوع از پوشش خبری، اغلب بر گفتارهای قالبی، کلیشه‌ای و توصیف‌های نژادپرستانه‌ای از «بیگانه» مبتنی گردیده است. افزون بر آن، بر این اساس به نظر می‌رسد که اسلام تنها در ارتباط با «نابودی»، «بنیادگرایی»، «تند روی» و واژه‌هایی مانند آن باید ذکر شود. وقیحانه‌ترین نژادپرستی می‌تواند در سراسر این پوشش خبری یافت شود. در اینجا چند نمونه از چنین تبلیغاتی ذکر می‌شود. گزارشی از (New York Times) عنوان می‌دارد:

«با توجه به اینکه نیروی پلیس امریکا به دلیل مهاجرت کمتری از مسلمانان، که به این کشور صورت گرفته است، نسبت به پلیس فرانسه توجه بیشتری به تروریست‌ها دارد، لذا کمتر شبکه‌ای از هواداران وجود داشته است که بتوانند در حمایت از گروه‌های واقعی تروریستی اقدام کنند... متخصصان می‌گویند ممکن است این وضعیت تغییر یافته، و دگرگون شده باشد. در چند سال اخیر مهاجرت گسترده و محسوسی از مسلمانان به ایالات متحده صورت گرفته است که برخی از آنها بنیادگرایانی هستند که می‌توانند بالقوه برای تشکیل شبکه‌های ترور در این کشور مورد استفاده قرار گیرند.»

مفهوم «شبکه‌ای از همفکران» به وسیله خبرنگاران تنها در چارچوبی نژادپرستی معنا

می دهد که در آن هر کس در خاورمیانه یک تروریست است. منظور این نیست که شبکه ای از همفکران وجود دارد، بلکه هدف این است که این گروه زبان خاصی را می فهمند. همانطور که نویسنده مقیم اظهار کرده است: «حالا شما ابراز خشم مسلمانان را، مطابق شرایط و معیارهای خودشان و شیوه هایی که آنها به کار می برند، خواهید داشت.»^(۱)

گزارشهای مربوط به محمد. آ. سلامه، متهم اصلی بمب گذاری مرکز تجارت جهانی کاملاً گویاست. اینجا مقاله R. Bernstein در New York Times اظهارات یک همسایه درباره آپارتمان سلامه ذکر می شود:

«آدمهای متفاوتی آنجا زندگی می کنند. زن گفت: آن محل یک جا و مکان نوینی بود. همه نوع آدم آنجا رفت و آمد داشتند. آشپزی زیاد و همینطور عبادت و نیایش. آنها همیشه در حال برگزاری گردهماییهای بزرگ و جلسات مذهبی بودند.»^(۲)

N.R. Kleinfield, حتی به گونه ای دقیقتر در مقاله ای برای Times این موضوع را تشریح می کند:

«در حالی که برخی از همسایه ها آقای سلامه را فردی صمیمی و با محبت معرفی می کردند و یک زن نیز در این باره می گفت که به او در حمل کیسه های خریدش کمک می کند، دیگران می گفتند که به این مستاجر عرب به جهت بوی نامطبوع غذایی که از ساختمانش خارج می شد و نیز به دلیل پاکیزه نبودن، اخم می شد. آپارتمان شدیداً نیازمند نظافت بود.»^(۳)

پاراگراف زیر گزارش مربوط به تحقیق درباره مواد شیمیایی آپارتمان است:
«گفته یکی از مأمورین عالی رتبه این است که جستجو منجر به جستجوی دیگری می شد

1- Ibid.

2- Bernstein, Richard 1993, "The Twin Towers: The Suspect, Polite, Prayed a Lot, a Neighbor Says" The New York Times, 7 march, late edition.

3- Kleinfield, N.R. 1993 "The Twin Towers: The Suspect, More Light is Shed on a Shadowy Life" The New York Times, 6 March, Late edition.

اما اینها آدمهای آواره و خانه به دوشی هستند، در حالی که این امر ممکن است مربوط به فرهنگ باشد، آنها از جایی به جای دیگر می‌پرند، آدمهای متفاوتی آنجا توقف می‌کنند، می‌خوانند و آنجا را ترک می‌کنند.^(۱)

در مقاله مربوط به پیوندهای بین مسجد و متهمان، گزارشگر این افراد را به شرح ذیل وصف می‌کند:

«Ackerman می‌گوید، اساساً همه اعضای مسجد مطرح نیستند، اما من واقعاً نگرانم که آنها آن چیزی را که بلافاصله پس از حمله به کاهین (Kahin) احتمال می‌رفت، محقق سازند. وقتی که موشی به لانه‌اش فرار می‌کند می‌توانید معمولاً گروهی از آنها را پیدا کنید.»
در اینجا گزارش مربوط به شیخ عمر عبدالرحمن و آدمهایی که در مسجد او حضور می‌یابند ذکر می‌شود:

«عبدالرحمن مالک ساختمان هفت طبقه‌ای است که به یک مرکز کاری موقت تبدیل شده است؛ مملو از هزاران کارگر که می‌آیند تا به نصایح و اعلامیه‌های او گوش دهند. بیش از چند صد نفر به بلندگوهای بزرگ خارج از ساختمان گوش می‌دهند. آنها در پیاده‌روها و وسط بلوکهای خاک‌آلود یا در ایستگاه‌های پمپ‌بنزین مجاور ساختمان، روی زیراندازهای کوچک عبادت می‌کنند. رفت و آمد ماشینها تقریباً متوقف می‌شود و خیابانهای اطراف ساختمان بند می‌آید.»^(۲)

یادآوری این مطلب مهم است که دلیل نژادپرستی در اختلافهای بزرگ ایدئولوژیکی که ممکن است با دشمن وجود داشته باشد، قرار ندارد، بلکه در نکات جزئی و کوچک است که تجلی پیدا می‌کند. «من از بوی بد غذای آنها متنفرم، من نمی‌توانم به موسیقی آنها گوش دهم، آنها کثیف هستند، آنها نامرتب و ژولیده هستند و متعاقباً اینکه آنها غیرانسانند، همچون موشها و ...» موزیانه تر اینکه چنین توصیفی از «خارجی»، برخی اوقات با اظهار نظرهایی همچون جمله ذیل تکمیل می‌شود: «البته»، بنیادگراها گرچه

1-Blumenthal Ralph 1993,"The Twin Towers:Trade Center Bombing Suspect Not a Patsy,Officials Conclude",The New York Times.9 March,late edition.

2- Keen and Meddis,1993.op,cit.

قدرتمند هستند، ولی نماینده همه مسلمانان نیستند».

بمب‌گذاری شهر اکلاهما

گزارشهای مربوط به خشونت علیه جوامع مسلمان در ایالات متحده و شکایات از رفتار غیر منصفانه و ناعادلانه، به وسیله مطبوعات و رسانه‌های گروهی و اعتراضات علیه این نوع رفتار در ضمن محکومیت خارجیان نادیده گرفته می‌شد. تنها پس از وقوع رویدادها بود که بلافاصله در پوشش خبری شهر اکلاهما، غول فرضی اسلام طرح گردید. اینجا برخی از اظهارنظرها در گزارشهای اولیه ناظر بر بمب‌گذاری شهر اکلاهما ارائه می‌شود: در یک گزارش تیتراژ شده بود: «ترور در سرزمین مادری»: ۱۲ کودک در میان ۳۱ کشته بمب‌گذاری شهر اکلاهما! اکلاهما اعلام می‌کند که دیگر محل امنی نیست». در بخشی از مقاله می‌خوانیم:

«بمب با تاکتیک ترور خاورمیانه‌ای هماهنگ است.» سپس ادعا می‌کند:

«احتمال وجود بمبهای جاگذاری شده در ماشین در جاهایی نظیر بیروت، بلفاست و یا شاید حتی نیویورک می‌رود. اما بروز چنین وقایعی در شروع یک صبح درخشان و با طراوت در مرکز شهر اکلاهما نشان می‌دهد که تروریسم از نقطه آستانه عبور کرده است.» مقاله ادامه می‌یابد:

«از رئیس‌جمهور کلینتون و دادستان عمومی جان ترونو تا پلیس محلی، هیچکدام رسماً گروه یا فردی را به عنوان مظنون و یا متهم معرفی نکردند. ولی بسیاری از افراد، یک نظریه دارند. مشخصترین آنها: ترور خاورمیانه‌ای. ویلیام ویستر رئیس سابق FBI و CIA می‌گوید، بمب‌گذاری اکلاهما، جلوه‌گر ترور خاورمیانه‌ای است. پدیده‌ای که مقامات را به گونه‌ای فزاینده نگران کرده است.»^(۱) USA Today تنها روزنامه‌ای نبود که به هویت خاورمیانه‌ای به عنوان مظنون اصلی، اشاره نمود. همانطور که نوروکاس، به این مطلب استناد کرده، The New York Times, Chicago Tribune, CBS News, ABC News, Washington Post, New York Newsday, The New York Post، از جمله موسسات خبری

1- Meddis, Sam Vincent, OP. cit.

بودند که به خاورمیانه اشاره داشته‌اند. (۱)

تا آنجا که به وابستگی سیاسی فرقه داویدیه مربوط می‌شود، کارشناسان تروریسم به اطلاع خوانندگان رساندند:

«در واکو، بازماندگان فرقه داویدیه به منظور گرامیداشت ۸۶ کشته، از جمله ۲۲ بچه، گردهم آمدند. dive Doyle به ایستگاه تلویزیونی WFAA گفت: «[اعضاء] فرقه داویدیه به هیچ وجه وابستگی سیاسی مستقیمی ندارند. کارشناسان تروریسم نیز ارتباط مستقیم زیادی نمی‌بینند.» (۲)

البته وسعیت‌ترین و گسترده‌ترین عنوان منتشر شده نباید نادیده گرفته شود:

«متهمان: در میان بسیاری از شواهد و نشانه‌های به دست آمده، گزارشهایی از سه نفر وجود داشت، با توصیف به عمل آمده که این افراد دارای مو و ریش سیاه هستند؛ این عقیده وجود دارد که اینها باید خاورمیانه‌ای باشند. مقامات و مسئولان گفته‌اند که باید به منظور جستجوی یک وانت قهوه‌ای رنگ، تحقیق به عمل آید. (۳) در گزارش دیگری درباره شواهد و نشانه‌هایی که از متهمان بدست آمده است، یک عنوان مشابه وجود دارد:

«فرماندار اکلاهما، ... Frank Keating گفت که FBI به او اظهار داشته است که مسئولان ابتدائاً در جستجوی سه نفر با یک وانت قهوه‌ای رنگ بودند. وی اظهار داشت این اشخاص خاورمیانه‌ای هستند. او بعداً اهمیت این گزارش را ناچیز دانست و اظهار داشت که این یکی از شواهد متعددی بود که بررسی شد.» (۴)

در گزارش دیگری، بررسی به صورت مقایسه‌ای صورت گرفته است:

«مقایسه درباره بمبهای جاگذاری شده در ماشین تروریست‌ها در مرکز تجارت جهانی نیویورک در دو سال پیش به راحتی انجام پذیرفت، چرا که مأموران تحقیق مظنون

1- Naureckas.Jim,op.cit. 2 Meddis,Sam Vincent,OP,Cit.

3- Ibid.

4- Keen.Judy.1995"An Army of Agents,Experts Following Hundreds of Leads" USA Today.20 April,final edition.

بودند که از بمبهای مشابهی در انفجار اخیر (اکلاهما) استفاده شده است.»^(۱)
 گزارش جدیدی در New York Times بیان می‌کند که گزارشهای خبری اولیه حکایت از این داشتند که محققین در انفجار شهر اکلاهما، به دنبال متهمان و مظنونین عرب بودند. بواقع مسئولان با مظنونی عرب وارد صحنه شدند. در یک مورد Oms Siddiqi دانشجوی ۲۴ ساله رشته بازرگانی از دانشگاه کوئینز، کسی که در شهر دالاس به دیدار برادرش رفته بود، به اداره FBI و اداره الکل، دخانیات و تسلیحات [حمل سلاح] برده شد؛ جایی که تحت آزمایش دروغ سنجی قرار گرفت و ساعتها مورد پرسش [بازجویی] قرار گرفت. مورد دیگر که بیشتر تبلیغ شد، مربوط به یک امریکایی اردنی الاصل بود:

«نگرانی زیادی در محافل انتظامی - پلیسی، در مورد وضعیت آشفته و نابسامان مربوط به بازداشت ابراهیم احمد، شهروند امریکایی، که امشب از لندن به امریکا بر می‌گردد به چشم می‌خورد. وی در تله‌ای که در اطراف جهان پس از بمب‌گذاری پهن شده بود، مطابق تصویری کلی که از متهمان و مظنونین احتمالی ارائه شده و شامل مردان جوانی است که به تنهایی و به مقصدی همچون خاورمیانه مسافرت می‌کنند به دام افتاد. این تصویر به وسیله FBI منتشر، و به مراکز پلیس و فرودگاه‌های سراسر جهان ارسال شد. اخبار تلویزیون تصویر مردی را که به عنوان متهم اصلی در بریتانیا دستگیر شده است، نشان داد.»^(۲)

در این زمینه، عنوان دیگر برای تصویر کلی از مظنونی احتمالی، گفتار کلیشه‌ای یک نظریه‌نژادپرستانه از «بیگانه» خواهد بود. بعد از بمب‌گذاری مقالاتی درباره «اسلام در اکلاهما» منتشر گردید.^(۳) در مقاله‌ای در USA Today زمینه بحث، [تقابل] بین اسلام و غرب قرار داده شده بود:

1- Potok Mark, 1995, "Terror Shoch Among the Ruins: Darkness, 'a Roar, as Building Fell", USA Today, 20 April, final edition.

2- Johnston, David, 1995. "Terror in Oklahoma :The Investigation, A Piece of a Rented Truck Offers a Clue to 2 Suspects" The New York Times. 21 April. Late edition.

3- Bernstein Emily M. 1995 "Terror in Oklahoma: Fear about Retaliation Among Muslim Groups" The New York Times, 5 March, Late edition.

«اما یک فیلم جنجالی جدید PBS اخیراً تحت عنوان «جهاد در امریکا»، شهر اکلاهما را به شبکه بنیادگرایی اسلامی خارج از نیویورک، شیکاگو، تگزاس و... ارتباط داد. Steven Emerson، کسی که به سرپرستی هیأت تحقیق PBS، منصوب شد، به سرویس خبر رويتر اظهار داشت که شهر اکلاهما محل اجلاسهای مختلف اسلامی بوده است. از جمله در سال ۱۹۹۲ که ۶۰۰۰ نفر برای کشتار یهودیان و کفاز... و ابراز احساسات کردند [جشن گرفتند]. Daniel Pipes، سردبیر فصلنامه خاورمیانه گفت: غرب آماج حمله است. مردم نیازمند درک این مطلبند و این تنها آغاز کار است. بنیادگراها در حال افزایش هستند و آنها صراحتاً بیان می کنند که ما را هدف قرار داده اند. آنها کلاً و صرفاً ما را مدنظر دارند.»^(۱)

از آنجا که استهزای بنیادگرایی اسلامی و یا ابراز احساسات و تعریف و تمجید از چنین نگرش و ایده‌ای خیلی آسان است به آن نمی پردازم. بلکه آنچه به نظر می رسد که ضرورت دارد این است: «کلیشه‌های نژادی». به قول رئیس جمهور کلینتون بعد از مشاهده وحشت (ترور)، کلیشه‌های نژادی، برخی اوقات پیامدهای خشونت آمیز دارند و در واقع گزارشهای متعددی از خشونت علیه مسلمانان در ایالات متحده وجود دارد. در عین حال واکنش نسبت به افشای این مطلب که بمب گذاری کار امریکاییهاست، محور این نوشتار است: «اما اینکه حمله تروریستی در تاریخ ایالات متحده باید در این شهر در مرکز کشور صورت گیرد که موزه افراد مشهور گاوچران سنتی در آن قرار دارد، هرگونه حس معصومیت را نابود ساخت.»^(۲)

مقاله دیگری با این ادعا که «اکلاهما متوجه می شود که هیچ جای امنی وجود ندارد» بیان می دارد:

«هرکسی که مسئول باشد، موضوع تلخ و حزن انگیزی آشکار گردیده است. در کلمات Stephan Sloan کارشناس تروریسم در دانشگاه اکلاهما در نورمان «بمب گذاری اخیر، نشاندهنده پایان دوره [عصر] معصومیت است.»^(۳)

1- Meddis, Sam Vincent ,op,cit.

2- Potok, Mark 1995, OP. Cit.

3- Meddis, Sam Vincent, 1995. op. cit.

باید یادآور شد نکته این نیست که هیچ واقعیتی در چنین ادعاهایی وجود ندارد، بلکه روزنامه نگاران در اینجا کاری را انجام می دهند که هرروز انجام می دهند؛ یعنی ایجاد چارچوبی جهانی از حیث «بی گناهی ما علیه گناهکاری آنها».

بچه ها به عنوان مظهر بی گناهی ناب در تراژدی بمب گذاری شهر اکلاهما، نقش مهمی دارند.^(۱) پرزیدنت کلینتون در سخنرانش اظهار داشت: «بمب گذاری در شهر اکلاهما حمله ای علیه بچه های بی گناه و شهروندان بی پناه بود» عنوانها و سوتیترهای [مطبوعات] حکایت از دست دادن حیات و زندگی داشتند که مکرراً در عباراتی نظیر «از جمله بسیاری از کودکان» لحاظ می شد. آسیب پذیری ایالات متحده و از دست رفتن معصومیت و بیگناهی، اغلب در ارتباط با کودکان بیان می گردید. گزارشی که این موضوع را بررسی می کند که چرا این ساختمان خاص برای انفجار به عنوان هدف تروریستها قرار گرفت، اظهار می دارد:

«بطور آشکاری دیوصفتانه ترین نظریه این است که ساختمان Murrah، ممکن است به این دلیل انتخاب شده باشد که طراحی ساختمان به گونه ای است که باعث می شود بمب نزدیک به محل کودکان در مرکزی قرار داده و جاگذاری شود که مهد کودک بچه های امریکایی در طبقه دوم آن قرار داشت».^(۲)

۱- باعث تعجب نیست که تصویر جسد کودک یکساله ای توجه مردم را به خود جلب کرد. «این کودک بسرعت سمبل جهانی تراژدی شد وقتی که Charles H. Porter IV، عکاسی که در بانکی در آن نزدیکی کار می کرد، عکسی از یک کودک گرفت که پلیس در حال تحویل او به یک مأمور آتش نشانی بود. برای مدت کوتاهی این کودک سمبل امید برای نجات کودکان بیگناه در این فاجعه بود ولی روز بعد مسئولان فاش ساختند که آن کودک بلافاصله به علت ضربه شدید مغزی درگذشته بود.

Pressley, Sue Anne 1995, "Oklahoma city Family Buries Young Symbol of the Tragedy: Rescue Efforts Continue at Shattered Building" The Washington Post, 25 April, final edition.

2- Verhovek, Sam Howe 1995 "Terror in Oklahoma City: The Target; Many Theories About Choice of the Target" The New York Times, 26 April, final edition.

قربانی شدن بچه‌ها، دشمنی «بیگانه» را به عنوان شرّ مطلق معرفی می‌کند. در مقاله‌ای تحت عنوان «تندرستی شخصی» نویسنده از جنبه روانشناختی اقدام خشونت‌آمیز برای امدادگران سخن می‌گوید. جنبه‌ها و ابعادی که می‌توان آنها را به طور منطقی به کل ملت تسری داد:

«کارشناسان می‌گویند که ناظران کشتار و انهدام، همچون امدادگران در فجایعی مثل واقعه ناگوار اکلاهما به گونه‌ای خاص نسبت به ضایعات عاطفی پایدار آسیب‌پذیر هستند. وقتی کودکان هدف آسیب و لطمه هستند، عامل وحشت، تشدید می‌شود.»^(۱)

رئیس جمهور کلینتون و هیلاری رودهام کلینتون، در یک گفتگوی زنده رادیویی - تلویزیونی از دفتر رئیس جمهور، کودکان کشور را مورد خطاب قرار دادند. Todd Purdum در مقاله‌ای در New York Times آن را به عنوان «صداهای آرامبخش برای قصه وقت خواب» توصیف کرده است.^(۲) رئیس جمهور کلینتون گفت «درست است که از چیزهای بد بترسیم» چرا که آنها چیزی را که Purdum به عنوان «آموزش‌های ملی نگرانی و اطمینان بخشیدن» تلقی می‌کند، پذیرفتند.

وقتی قدرت و اقتدار کشور در قالب توانایی حمایت از بچه‌ها شکل می‌گیرد. در نتیجه بمب‌گذاری، شکست انجام و اعمال چنین حمایتی است؛ همانطور که دکتر Pepper Schwartz از دانشکده جامعه‌شناسی دانشگاه واشینگتن در مصاحبه‌ای توضیح داد، «مردم احساس کردند که این کشور همیشه در حمایت از کودکانش در برابر ستمگرها بیشترین افتخار را به دست آورده و حالا بمب‌گذاری اخیر در این اعتقاد تردید جدی ایجاد کرده است.»^(۳) بواقع بمب‌گذاری به عنوان حمله‌ای علیه «خانواده آمریکایی

1- Brody ,Jane E,1995"Personal Health" The New York Times, 26 April, final edition.

2- Purdum.Todds.1995,"Terror in Oklahoma"The President Clinton and The First Lady offer Solace to The Young"The New York Times,22 April,Late edition.

3- Sullivan,Ronald 1995" Terror in Oklahoma City:Parents'Fears:Rethinking Day Care at the Job"The New York Times,20 April,late edition.

ما» در نظر گرفته شد. رئیس جمهور کلینتون با تحسین و ستایش از قربانیان بمب‌گذاری ساختمان State Fair خطاب به شنوندگانش اظهار داشت:

«این گناه وحشتناک، زندگی خانواده آمریکایی ما را هدف قرار داده، کودکان بیگناهی در آن ساختمان تنها به این دلیل که والدینشان سعی داشتند پدر و مادر خوبی باشند، آن سان که کارگران خوبی نیز بودند و شهروندانی که در آن ساختمان بودند و بسیاری از کسانی که به ما خدمت می‌کردند، کشته شدند.»^(۱)

بمب‌گذاری از حیث آثارش بر افکار عمومی به دلیل حضور کودکان به عنوان قربانی و برانگیزتر بود... در عین حال به علت علاقه زیاد به بچه‌ها، اصولاً سالمندان (نه بچه‌ها) ترسیده بودند. افزون بر آن، این راهی است که [به گونه‌ای انتزاعی] ملت را به عنوان بچه‌ای ناتوان و بیچاره نشان می‌دهد.

بقیه این بخش از مقاله معطوف به واکنش ناظر بر کشف این مطلب است که مرتکب عمل خلاف و خشونت بار، یکی از ما بوده است. همانطور که در بخش‌هایی این مقاله بررسی خواهد شد، این موضوع، بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است تا اینکه صرفاً پیامدهای نظری داشته باشد. یکی از وحشتناکترین ابعاد بمب‌گذاری شهر اکلاهما این واقعیت بود که اقدام خشونت بار و خلاف، توسط فردی از میان «ما» انجام پذیرفته است. این اقدام، کار تروریسم داخلی بوده است. پس از افشای این موضوع، در اتحادی که ما را با یکدیگر پیوند می‌داد، تشمت و تفرقه ایجاد شد.

بعد از افشای این واقعیت که بمب‌گذاری، اقدام یک خارجی نبوده است، رئیس جمهور آن‌کسانی را که از طریق امواج به گسترش بیزاری مبادرت می‌ورزند و اخبار و اطلاعات بی‌پروا ارائه می‌دهند، محکوم کرد که احتمالاً به گفتگوهای رادیویی شخصیت‌های محافظه‌کاری همچون، G. Gordon Liddy, Rush Limbaugh, Don Imus, Oliver North اشاره داشت که در محکومیت رئیس جمهور به دلیل اجرای سیاست‌های مربوط به این تراژدی، به

1- Purdum, Todds. 1995, "Terror in Oklahoma: The Government, Clinton, Seeks Broad Powers in Battle Against Terrorism; Oklahomans Mourn Their Loss", The New York Times, 24 April, final edition.

جمهوری خواهان پیوستند؛ برای مثال Limbaugh به شنوندگانش اظهار داشت: «لیبرالها قصد دارند که از این تراژدی در جهت منافع خودشان استفاده کنند.»^(۱)

سناتور Don Nickles و همکار جمهوریخواه او در اکلاهما، سناتور James M. Inhofe به خبرنگاران گفتند که اظهارات رئیس جمهور کلینتون به سبب [متأثر از] موج سیاست زدگی انفجار شهر اکلاهما بوده است. در سخنرانی دیگری، کاندیدای ریاست جمهوری Lamar Alexander، رئیس جمهور کلینتون را به اظهار نظرهای تحریک آمیز متهم کرد. سایر کاندیداهای ریاست جمهوری، سناتور Bob Dole و سناتور Phil Gramm نیز از رئیس جمهور انتقاد کردند. در همین گزارش، گفتگوی زیر حتی مشروعیت لایحه کنترل سلاح^(۲) را زیر سؤال برد:

«در یک مناظره شدیدالحن، Charles E. Schumer، نماینده دمکرات مجلس از بروکلین، از رهبران جمهوریخواه خواست که از افراطیون شبه نظامی بعد از بمب گذاری با تصویب طرحهای ناظر بر لغو ممنوعیت سلاحهای تهاجمی که سال گذشته به تصویب رسیده، حمایت نکنند. سناتور Bob Dole رهبر اکثریت و جمهوریخواه دیگری که به دنبال نامزدی ریاست جمهوری خود است آقای، Schumer را به عنوان یک سیاستمدار با تمایل فراوان به تبلیغات، مورد انتقاد قرار داد و اظهار می دارد که هیچ ارتباطی بین مسأله کنترل اسلحه و بمب گذاری اکلاهما وجود ندارد.»^(۳)

افزون بر این دولت و احزاب سیاسی نیز همچون رئیس جمهور، در نوشتن قانون ضد تروریستی (برای اعطای قدرت بیشتر به نمایندگان فدرال در رویارویی با گروههای تروریستی) از یکدیگر سبقت جستند، آشکار شد که بسیاری از گروهها نسبت به ماهیت چنین مجموعه های حقوقی اختلاف نظر دارند. این عنوان مقاله سردبیر New York Times است: «با عجله قانون گذاری نکنید.»

1-Phillips ,Leslie 1995**Airwaves Crackle With Criticism of Clinton Intimation* ,USA today ,26 April,first edition.

2- Gun Control.

3- Clines, Francis X. 1995 **Terror in Oklahoma: Talk Radio; president is Criticized by Oklahoma Senators**, The New York Times, 26 April 1995, final edition.

«با توجه به تأسف شدید و خشم فزاینده‌ای که هنوز در شهر اکلاهما وجود دارد، امریکاییان خود را در تعهد شدید رئیس جمهور کلینتون برای رهایی از نیروهای سیاهی که عامل این اقدام شرارت‌آمیز شده‌اند، شریک می‌دانند. اما در روزهای آینده، آقای کلینتون و کنگره نباید در انجام این تعهد، ملت را از مهارهای قانون اساسی جدا سازند. زمان فاجعه ملی، زمان مناسبی برای تجدیدنظر در قانون امریکا نیست. کاهش و محدود کردن آزادی برای نابودی تروریسم و افزایش اختیارات وسیعتری برای ادارات پلیس بیشتر از آنچه بدان نیاز دارند یا تا به حال نشان داده شده بدون خدشه وارد کردن به حقوق شهروندانی که توانایی مدیریت آن را دارا هستند، تحریک و وسوسه خیلی زیادی خواهد بود.»^(۱)

ملاحظات چند وجود دارد که باید نسبت به این سرمقاله اعمال شود. لحن نمایش غمناک، ناسامتعارف و عجیب رئیس جمهور (بدبختی و شرارت، نیروهای سیاه، تطهیرکننده) مؤید و بیانگر ماهیت فراموش نشدنی و تکانه‌دهنده این واقعیت است که «آنها» برای پدید آوردن این شرارت و بدبختی وجود ندارند، ما آن را ایجاد کرده‌ایم. شاید این دلیلی باشد برای وجود «ضایعه‌ای ملی». با این سرمقاله آشکار می‌شود که حذف دشمن (آنها) خوب شده (منجر به از دست رفتن وحدت «ما» خواهد شد).

رقابت حزبی در دادن اختیارات بیشتر به FBI، آنگونه که سرمقاله به آن اشاره دارد در عین حال حکایت از مناقشه میان احزاب مختلف دارد و همچنین درگیری آشکار بین طرّفین اختلاف را نشان می‌دهد و بیشتر از آن، بیانگر این است که ما نیازمند دشمنانی هستیم؛ چرا که ما بدون آنها وجود نداریم.

حتی روزنامه‌نگاران در تلاششان برای فهم و درک این تراژدی، چنین موضعی را اتخاذ می‌کنند. یک گزارش تحت عنوان «دوباره بمبها در سرزمین آزادگان»، حاکی از شواهد ناخوشایندی (انتخاب کارساز و مؤثر از یک کلمه) است که دشمن، نیروی خارجی نبود، بلکه یکی از میان خود ما بود. این یک نظریه کارشناسانه از بخش دیگر همان گزارش تحت عنوان «مقابله با خانواده خویش» است: دکتر Robert Coles،

روانشناس و مورخ اجتماعی دانشگاه هاروارد، در یک مصاحبه گفت: از یک جهت به فکر فرو رفتن و تأمل کردن، برای چیزهایی که از لحاظ سمبلیک و انتزاعی ترسناک هستند، هراس‌انگیزتر است. مردم خواهان توضیح و تشریحی هستند که به آن‌ها حس امنیت بدهد. ما می‌دانیم که این کشور می‌تواند دشمنان خارجی را کنترل کند و از عهده آن‌ها بر آید. ولی اگر یکی از خود ما علیه حکومت فدرال، علیه خانواده خود ما، اقدامی صورت دهد، موضوع بسیار هراسناک و آشفته می‌شود.^(۱)

گزارش دیگری تحت عنوان «خشم شدید» به خواننده می‌گوید: «بمب‌گذاری، دولتی [حکومت] را به ما نشان داد که از آن‌ها نبود، بلکه از ما بود. نویسنده ادامه می‌دهد: «حالا ملت مجبور خواهد شد که نسبت به آنچه در داخل مرزهایش رخ می‌دهد، دقت بیشتری کند؛ جایی که شرارت و درک شرارت مشکلاتر است ... خوف‌انگیزتر از تروریست خارجی، سناریویی است که در آن متهم و دو شاهد، مردان سفید پوستی از سرزمین مادری هستند از وسط و وسط آمریکا.»^(۲)

نیاز به داشتن یک دشمن، یا «ترور در مرکز کشور»

خارج از نظریه اجتماعی الگوی هویت جمعی برگرفته از «بیگانه» می‌توان از روانشناسی به عنوان یک چارچوب توصیفی مفید سخن گفت. مسائلی نظیر هویت جمعی، جنگ و مناقشه بین‌المللی، محور کار Vamik Volkan روانشناس ماهر بود که کارگاه‌های حل مناقشه در روابط بین‌الملل^(۳) را (با مشارکت دیپلماتها) هدایت می‌کرد. یکی از اهداف اصلی دیپلماسی غیر رسمی آنها فهم و درک زمینه‌های روانشناختی مناقشه بین‌المللی بوده است. از نظر ولکان در داشتن دشمن [خارجی] یک نیاز روانشناختی وجود دارد که از تسلط تمایل جنسی - تجاوزکارانه نشأت می‌گیرد. پس از

1- Greenhouse, Linda 1995, Exposed: Again, Bombs in the Land of The Free, "The New York Times, 23 April, final edition.

2- Editorial, "A Twisted Rage," The New York Times, 24 April 1995, Late edition.

3- Conflict Resolution Workshops in International Relations.

توسعه مفهوم دشمن از رهگذر بلوغ، کارآزمایشی ولکان ثابت کرد که «اهداف مناسب فرافکنی»^(۱) - که از آن به عنوان انگاره‌های روانی خود و یا تصورات درونی شده قبلاً شکل گرفته در مورد دیگران، نام می‌برد - ما را قادر می‌سازد که درک خود از هویت و تعلق داشتن به گروه (هچون ملت) را حفظ کنیم.^(۲)

Bracher (۱۹۹۶)، کار ولکان را در چارچوب برگرفته از کار Jacques Lacan، مطالعه می‌کند. هویت جمعی از طریق تقویت نشانه‌های هویت نژادی - ملی در قالب تاریخ، آرمانها، بهره‌مندیه‌ها و تمایلات و سلاطین گروهی و نیز تقویت در اختیار داشتن مظاهر این نشانه‌ها از راه‌های مختلف، استحکام می‌یابد. در عرصه نمادهای اجتماعی و زبان‌شناختی (نشانه‌های نمادین Lacan) هویت از طریق نمادهای اصلی (یعنی دمکراسی و در این مورد معصومیت و بیگناهی) تحکیم و تثبیت می‌شود. این استلزامات تنها با تکرار (برای مثال در گفتمان مطبوعات) ما را قادر می‌سازد واژه «ما» را به عنوان دوستداران دمکراسی تعریف کنیم و مهمتر از آن، مسلمانان به عنوان «بیگانه‌ای» تعریف می‌شوند که نقطه متقابل یکدیگر هستند (دیکتاتورها و قاتلین).

در چارچوب نمادهای بصری و تخیلی است که می‌توان دلمشغولی و نگرانی مطبوعات را در پوشش خبری بمب‌گذاری شهر اکلاهما در باره «سرزمین اصلی»، توضیح داد. در این برداشت، مجموعه تصورات و برداشتها از خود گروه بسیار مهم است که بر احساس هویت و امنیت حاکم است و خود یک فرد و هویت جغرافیایی او را که نوعی تصور گروهی است، تشکیل می‌دهد.^(۳)

در این مفهوم، هویت جمع (اجتماعی) زمانی تهدید می‌شود که فرض می‌شود دشمن از نقطه آستانه گذشته باشد (برای مثال مسلمانان در آمریکا). این پیوند و ارتباط

1- Suitable Targets of Externalization.

2- Volkan, Vamik D. 1994, "The Need to Have Enemies and Allies: From Clinical Practice to International Relationships", London: Aronson.

3- Bracher, Mark 1996 "Editor's Introduction" Journal for the Psychoanalysis of Culture and Society. 1(1), Spring, P.4.

(آسیب پذیری تصویر اجتماعی گروه) در نکاتی که به وسیله فرماندار Cover ner Cuomo در مورد بمب گذاری مرکز تجارت جهانی عنوان شده، آشکار می شود. سؤال شده است که او درباره نگرانی اهالی نیویورک چه نظری دارد. فرماندار Cuomo تایید کرد که علت بمب گذاری به مردم احساس قربانی شدن داده است.^(۱) در مورد بمب گذاری شهر اکلاهما، جغرافیای ترور حتی مهمتر و حساستر است. به یاد بیاورید که احتمال بمبهای جاگذاری شده در ماشین، در شهرهایی نظیر بیروت، بلفاست و شاید حتی در نیویورک وجود دارد. لفاظی «سرزمین مادری» در اینجا مؤید مکانی دور از آلودگیهای مرزی است که فاصله بسیار زیادی از مرزهایی دارد که در آن نیویورک نسبت به تروریسم آسیب پذیرتر می شود. در «سرزمین اصلی» است که «ما» واقعی وجود دارد، جایی که ممکن است معصومیت مان را از دست بدهیم؛ اگر که ملت، نو بودن و تازگی خود را از دست بدهد. سرانجام در دنیای واقعی، دشمن به عنوان تهدیدی علیه مرکز بهره مندی واقعی گروه فرض می شود. همانطور که Bracher خاطر نشان کرده، یکی از روشهایی که در آن این تهدید محقق می شود این است که بهره مندی و انتفاع گروه دیگر، روال و روند بهره مندی ما یا روش زندگی ما را تهدید می کند.^(۲) (به یاد بیاورید رئیس جمهور کلینتون را که بمب گذاری شهر اکلاهما را به عنوان حمله ای علیه «سبک زندگی ما» تلقی کرد.) نمونه ای که Bracher ذکر می کند این است که غذا یا موسیقی گروه خارجی به یک عنصر آزار دهنده و فرسایشی تبدیل می شود. (یادآوری این مطلب که چگونه این خاورمیانه ای ها با بوی بد غذاهایشان ایجاد اذیت و مایه دردسر و گرفتاری همسایه هایشان می شوند...) در عین حال چنین تهدیدی عموماً داخلی است؛ یعنی ترس از لذت های نامأنوس دشمن به علت ترس از مجذوب شدن به آن لذت های خارجی است. اولین تجربه از دیگری به عنوان دشمن «دلوپسی و اضطراب از بیگانه است که به وسیله کودکان هشت ماهه ای ابراز می شود» که در نداشتن هرگونه تجربه ناخوشایند و نامطلوب از افراد بیگانه در حضور آنها احساس اضطراب می کنند. در کتاب تحلیل روانشناختی جنگ، Fornari نگرانی و اضطراب از غریبه را به عنوان مبنای ظهور بیگانه به

1- Mcfadden, Robert, D. 1993. op. cit.

2- Bracher, Mark. 1996. op. cit.

عنوان دشمن، بررسی می‌کند. در تحلیل او چون دشمن ابتدا بدون هر گونه تجربه‌ای از حمله غریبه‌ها در قالب نگرانی و دلواپسی بچه‌ها از غریبه‌ها تجلی پیدا می‌کند، شناسایی ابتدایی بیگانه به عنوان دشمن، تنها از لحاظ فراقحنی یک برداشت ذهنی منفی بر او قابل درک است. «بنابراین دشمن از بسیاری جهات (جمعی یا فردی) در میان ما هست.»^(۱)

آنچه باید در این زمینه بر آن تاکید شود، این نیست که «خارجیت» دشمن زمینه‌ای را برای اتحاد ملت فراهم می‌آورد، بلکه این واقعیت است که خارجی بودن، شامل چیزی است که لاکلائو و موف «دشمنی اجتماعی» ذاتی در قلب اجتماع تلقی کرده‌اند. در ترمینولوژی آنها، جامعه تنها به صورت تلاشهای جزئی و ناقص برای ایجاد تضاد اجتماعی وجود دارد؛ یعنی یک نظام عینی و غیر معطوف نسبت به تفاوتها، همانطور که آگاهی از عدم امکان یک حد غایی، تجربه‌ای از یک محدودیت اجتماع است.^(۲)

قضیه بمب‌گذاری شهر اکلاهما، نمونه عینی مناقشه و تخاصم در بطن جامعه است. مهمتر اینکه تصویر یک بنیادگرای مسلمان علامت غیر قابل تحمل بودن صرف در بطن نظم سمبلیک «بیگانه بزرگ» است.^(۳) امکان صرف خارجی بودن بنیادگرای مسلمان، جامعه را به عنوان یک نظام بسته‌ای بر روی تفاوتها فرض می‌گیرد که به جای خود از طریق نسبت دادن رویای خارجی بودن به بنیادگرای مسلمان، ایجاد می‌شود.^(۴)

از اینرو آنچه بمب‌گذاری شهر اکلاهما آشکار می‌سازد رابطه خاصی است که جامعه امریکا به خود در رابطه با بنیادگرایی دارد. حذف تضاد در بطن جامعه - در فضای نژادپرستی یا بیگانه‌هراسی - از طریق تصویر و ترسیم «بیگانه» (در بحث ما

1- Fornari, Franco, 1975, "The Psychoanalysis of war, Bloomington" Indiana University Press, pp. 161-62. 2- Laclau, E. and Mouffe, C. 1985, op. cit. p. 125.

3- Zizek, S. 1989, op. cit.

۴ برای توضیح و بررسی «خارجی نژادی در ذهنیت ناسیونالیستی» (و نقش دولت در ایدئولوژی ناسیونالیستی) بنگرید:

Mertz, David 1995 "The Racial Other in Nationalist Subjectivication: A Lacanian Analysis" Rethinking MARXISM, 8(2), Summer, pp. 77-88.

مسلمانان) پنهان می‌ماند. یک نشریه راست‌گرا، صراحتاً چیزی را بیان می‌کند که اغلب بطور تلویحی در جریان اصلی مطبوعات منعکس می‌شود. بعد از افشای اینکه امریکاییها مسئول بمب‌گذاری شهر اکلاهما بوده‌اند، [نشریه] The New Republic، باز کوشید که با اسلام تسویه حساب کند. در مقاله‌ای تحت عنوان «هدیه به جهان»، Martin Peretz می‌پذیرد که بلافاصله پس از بمب‌گذاری، اعراب به طور غیر منصفانه‌ای متهم شدند. پرز می‌گوید، ترور عربی - اسلامی باعث ایجاد هرج و مرج جهانی عظیم می‌شود. همراه با هواپیما ربایی و قتل عام در فرودگاه، بمبهای جاگذاری شده در ماشین، هدیه‌ای از خاورمیانه است به کل جهان. بعد از فهرست کردن پاکستان، الجزایر، ترکیه و مصر به عنوان منبع بی‌نظمی جهانی، وی نتیجه می‌گیرد که ناآرامی و تشنجی در اسلام وجود دارد که تجلی خاص آن، ترور است.^(۱)

نباید از توجه به این مطلب قصور شود که چگونه در ایالات متحده مطبوعات به گونه‌ای واحد تمامی تلاشهای ممکن را به عمل می‌آورند که بین مسیحیت و پیروانی که به آن (دین) بدنامی ارزانی می‌دارند، تفاوت قائل شوند. موضوعی که جای تامل دارد، برخوردی است که با دیوید کوروش و فرقه دیویدیان در مقایسه با برخوردی که با محمد. آ. سلامه (متهم مرکز تجارت جهانی نیویورک) توسط مطبوعات صورت گرفت. درباره فرقه دیویدیان، دیوید کوروش به عنوان رهبر یک فرقه معرفی شد و در نتیجه نه یک مسیحی واقعی. بواقع از او کمتر به عنوان یک مسیحی رادیکال نام برده شد. از اینرو کوروش کسی بود که به عنوان یک شخص، گناهکار بود و نه مذهب او. اما در عوض سلامه، از آغاز یک مسلمان معرفی شده و [عمل او] هرگز بدعت و انحراف و عدولی از اسلام تلقی نگردیده است. (هویت او مسلمان رادیکال بود). خلاصه سلامه به عنوان مسلمان کامل معرفی گردید. در یک مورد یک فرد، حاشیه‌ای تلقی می‌شود برای رهایی بخشیدن یک مذهب، و در مورد دیگر از یک فرد استفاده می‌شود برای بدنام کردن و منزوی و حاشیه‌ای ساختن مذهب دیگر. (اسلام).^(۲)

1- Peretz, Martin "Gift to the World", The New Republic, 212(23).p.47.

۲. به منظور بررسی مقایسه‌ای جامع بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی با واقعه فرقه دیویدیان، که استفاده از

این واقعیت که بمبهای جاگذاری شده در ماشین برای اولین بار به وسیله ارتش جمهوریخواه ایرلند استفاده شده (که این معنا متعارض با آن چیزی است که اغلب ادعا می شود؛ یعنی اینکه ابتکار خاورمیانه‌ای نیست) کاملاً بی ربط است. بواقع باید پذیرفت که عناصری از علیت پیچیده تروریسم وجود دارد که به اسلام مربوط می شود، به همان اندازه که فرقه کورش با مسیحیتی که میلیونها پیرو دارد، ارتباط پیدا می کند.

در عین حال آنچه لفاظی های Peretz اثبات می کند، آماده کردن صحنه‌ای است برای رویارویی جهان مسیحیت (بطور دقیق‌تر غرب) با جهان اسلام. بنابراین تا جایی که تفکر اسلام به عنوان موضوعی خطرناک برای غرب در سراسر گفتمان رسانه‌های گروهی وجود دارد، اسلام چیزی است شبیه به تجربه عینی از محدودیت اجتماعی.

این کاملاً قابل درک است. در تصور سیاسی غرب از سیاستهای توده‌ای (عامیانه) آن (امپراتوری شیطان، قرمزها [کمونیستها]، حرامزاده‌های کمونیست و...) تا گفتمان بین گروه‌های متفکر میانه‌رو، کمونیسم روزگاری ریشه همه شرارتها تلقی می گردید و در نتیجه، نقش و موقعیت یک بیگانه جهانی را ایفا می کرد. با فروپاشی امپراتوری شیطان (شرق)، غرب دشمن خود را از دست داده است؛ دشمنی با ابعادی اسطوره‌ای. برای یافتن شواهد، نیازی به فراتر رفتن از فرهنگ عامیانه جهانی نیست؛ امروزه مجموعه استانداری از «آدمهای شرور» در هالیوود (فیلمهای بین‌المللی، تلویزیونی و...) اساساً در برگرفته تروریستهای از خاورمیانه هستند. تا جایی که اسلام به عنوان امپراتوری شرارت جایگزین کمونیسم می شود. در نظر گرفتن این فرض چندان مشکل نیست که چرا خاورمیانه باید در مرکز صحنه حیات سیاسی، اجتماعی و نیز فرهنگی غرب قرار گیرد. دیگر تهدید قرمز نیست، بلکه تهدید سبز است. اسلام برای پیروانش هر معنایی که داشته

چارچوب تحلیلی استفاده می شود در مقایسه با افراط‌گری مذهبی بنگرید به:

Haynie Brooks, 1994, "Enthymematic Functions in News Texts: Contrasting mediated Frames of Religious Extremism" in F. Van Eemeren (ed.), et al, Reconstruction and Application, proceedings of the Third ISSA Conference on Argumentation, Amsterdam: University of Amsterdam VIII.

باشد، خواه در داخل یا خارج از غرب، ایستار مسلمان به عنوان تروریست، بنیادگرا، متعصب، فئاتیک به اندازه کافی معتبر است که به غرب، دشمنی را اعطا کند که در دوران اخیر از دست داده بود. در پرتو این پیشینه است که باید نژادپرستی، بیگانه هراسی و تروریسم درک شود.

باید خاطر نشان شود که این ویژگی و تصویر از مسلمانان که در تمام رسانه‌های گروهی، نشان داده می‌شود دروغی است که بیشتر در خصوص جامعه‌ای که آن را وصف می‌کند (جامعه‌ما) مصداق دارد تا هر چیز (جامعه) دیگری. در اینجا مشابهتی بین ویژگی مسلمان و ویژگی یهود در اندیشه نژادپرستی وجود دارد که تمایل دارم به آن اشاره کنم. این برداشت Slavo Zizek از یک گفتمان نژادپرستی یا بیگانه هراسی است:

«جامعه وجود ندارد، و یهودی نشانه آن است... هدف رویای ایدئولوژیکی - اجتماعی، ایجاد تصویری از یک جامعه‌ای است که وجود دارد، جامعه‌ای که بوسیله یک تقسیم خصمانه از هم تجزیه نشده است، جامعه‌ای که در آن ارتباط بین اعضایش، ارگانیک (و) مکمل یکدیگر است... یهودی از نظر فاشیسم، به معنای مورد توجه قرار دادن و نمایانگر ساختن عدم امکان تحمل آن است. (معهدنا)، صرف نظر از دلیل اثباتی برای [تخاصم] اجتماعی، یهود نقطه و موضعی است که در آن منقبت [نحوست] اجتماعی یا موجودیت منفی اجتماعی، موجودیتی اثباتی می‌یابد. جامعه بدلیل وجود یهودیان از نیل به هویت تام و تمام خود بازداشته نمی‌شود، [بلکه] به واسطه ماهیت خصومت آمیز و به دلیل مسدود بودن ذاتی، هویت کامل و یکپارچه جامعه زایل می‌گردد؛ و جامعه این منقبت درونی و داخلی را در چهره یهود منعکس می‌کند. به عبارت دیگر چیزی که از این نماد (نظم وحدت‌گرای نهادین اجتماعی) حذف و مستثنی می‌شود، در واقع به عنوان یک ساختار و نهاد هراس‌انگیز از یهود بیان می‌شود. استدلال Zizek هنوز هم مصداق خواهد داشت اگر که کلمه مسلم جایگزین کلمه یهود شود. (اما آیا توجیهی برای این منظور وجود دارد؟)

Etienne Balibar در بررسی خود درباره نژادپرستی نوین، معتقد به نژادپرستی بدون نژادهاست. از نظر او فرضیه (رویای) نژادپرستی اصلاح شده است، به این شکل که شکست و ناتوانی نژادپرستی کلاسیک را مورد توجه قرار داده که «خارجی» بنابر

نژادپرست و فرودست فرض می‌شد. بیولوژی به گفتمان نژادپرستانه، مشروعیت می‌بخشید. تصور نژادپرستی نوین بر نظریه «تفاوت» مبتنی است؛ یعنی تضاد دیگری - خودی، به یک چارچوب فرادست - فرودست محدود نمیشود، بلکه «دیگری» به عنوان «مختلف - متفاوت» مورد توجه قرار می‌گیرد. نژادپرستی نوین، نژادپرستی عصر «استعمارزدایی» است؛ عصر واژگونی و تغییر جنبشهای مردمی بین مستعمرات قدیم و شهرهای جدید و تقسیم انسانها در فضای سیاسی واحد. وی استدلال می‌کند:

«نژادپرستی جاری به گونه‌ای ایدئولوژیک که در فرانسه بر معارضة مهاجرت متمرکز شده، در چارچوب «نژادپرستی بدون نژاد» قرار می‌گیرد که قبلاً بطور وسیعی در سایر کشورها توسعه یافته است بویژه در کشورهای انگلوساکسون. این نوعی نژادپرستی است که روند اصلی آن به لحاظ وراثتی بیولوژیکی نیست، بلکه به لحاظ تفاوت‌های حل ناشدنی فرهنگی است. نوعی نژادپرستی که در آغاز، برتری گروه‌های خاصی از مردم را در ارتباط با دیگران، فرض قرار نمی‌دهد، بلکه زیان‌بخش بودن نادیده انگاشتن مرزها و عدم انطباق الگوها و سنتهای زندگی را فرض می‌کند.»^(۱)

وی بر این گمان است که ضد یهودیگری نوین، مدل و نمونه اصلی این نوع از نژادپرستی مبتنی بر «تفاوت» است. در عین حال از حیث ملی‌گرایی، دولت‌گرایی و ضد یهودگرایی مذهبی، اروپا قبلاً به لحاظ فرهنگی نژادپرست بوده است:

وجود یهود، موجودیت یک سنت فرهنگی، انشعابی از فروپاشی اخلاقی بود. از نظر رسمی، ضد یهودیگری، همراه کل جریان نژادپرستی مبتنی بر تفاوت در تمامی کشورهای انگلوساکسون، به عنوان ضد یهودیگری کلی و عمومی استنباط می‌شود. Balibar اضافه می‌کند:

«این ملاحظه بویژه برای تفسیر عرب‌هراسی، خصوصاً در فرانسه مهم است. از آنجا که انگاره‌ای از اسلام به عنوان یک مفهوم جهانی وجود دارد که با اروپایی بودن ناهماهنگ و ناسازگار است، و اقدامی است برای حکومت ایدئولوژیک جهانی که در نتیجه بین عرب بودن و اسلام تمایزی قائل نمی‌شوند.»^(۲)

آنچه از بررسی پوشش خبری مطبوعات در دو مورد بمب‌گذاری به دست می‌آید، نه تنها

1- Ibid, p.24.

2- Balibar, Etienne, 1991, op.cit. p. 21.

اشتباه سیستماتیک درباره عربیت و اسلامیت است، بلکه همچنین یک اسلام و یک مرکز ناآرامی عمومی تحت عنوان «خاورمیانه» است که به سنت [رؤید] کشتار و ضرب و جرح کاهش داده می شود.

مفهوم غربی از خاورمیانه و نیز اسلام، در عین حال نتیجه برخی ملاحظات اجتماعی است که به نظر می رسد باید به گونه ای ساختاری درک شود. برداشت ناصحیح فعلی از مسلمانان به وسیله غربیان، تحقیقاً از رهگذر گفتمان نظم جدید اطلاع رسانی پدید آمده است: برخی از آژانسهای خبری هنوز تحت مالکیت و مدیریت شرکتهای چند ملیتی هستند که یکی از هدفهای آنها افزایش سود و منفعت است. این مطلب در واقع به این معناست که نه تنها بخشی از گزارشها به وسیله بسیاری از خبرنگاران تهیه و استفاده می شود، بلکه همچنین مؤید این است که هنوز خبرنگاران، آموزششان را در نهادهای غربی می بینند. در نتیجه بسیاری از خبرنگاران برای مناطقی نظیر خاورمیانه منصوب و تعیین می شوند که نمی توانند به زبان مردمی که فرهنگ آنها را گزارش می کنند، صحبت کنند. در عین حال مشکلاتی درباره ویژگی خانه به دوشی خبرنگاران متخصص خارجی وجود دارد. این گزارشگران اساساً زندگی در مهاجرت دارند و واقعاً هرگز فرصتی به دست نمی آورند که فرهنگهای بومی مردمی را که گزارش می کنند، یاد بگیرند. (نمونه کاملاً برجسته آن خانم کریستیان امان پور از CNN است که دائماً از یک منطقه ناآرام به منطقه دیگری در رفت و آمد است.) سرانجام فشارهای زمانی یک محیط کار رقابتی شدید در تشکیلات و فعالیتهای خبری، بویژه در زمینه گسترش و افزایش ایستگاههای تمام خبری، تنها می تواند این وضعیت را وخیمتر سازد.

در این زمینه، آنچه از داده های بررسی شده در این مقاله به دست می آید، عجیب نیست: توضیح اندکی در باب زمینه سیاسی اجتماعی تروریسم وجود دارد (تروریسم بی معنا و غیر عقلانی است و تروریستها دیوانه هستند)، پوشش خبری معمولاً به لحاظ عاطفی و احساسی بحث انگیز است زیرا کلاً هیجان دارد، اما محتوای دیگری ندارد. سرانجام جهان به جناحها و دسته های طرفدار امریکا و ضد امریکا تقسیم می شود. اعتماد و اتکای مستمر بر صنعت غیر پیشرفته و کهنه «کارشناسی تروریستی»، به وضعیت مصیبت باری منجر می شود که در آن اطلاعات و آگاهیهای نظامی این به اصطلاح متخصصان از مؤسسات امنیتی به عنوان دانش اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جنبه های

مذهبی این نقاط پرتلاطم به جریان انداخته و معرفی می‌شود. این به این معناست که نهایتاً یک گفتمان رسمی در ارتباط با تروریسم وجود دارد که توسط دولت مجاز شمرده شده است. (از آنجا که دولت و رسانه‌های گروهی به این به اصطلاح متخصصان وابسته هستند.)^(۱) تنها برداشتی که از خاورمیانه و اسلام دریافت می‌کنند عبارت است از، نقطه‌ای است برای خونریزی و کشتار. اندیشه اسلام به عنوان هویتی انعطاف‌ناپذیر و مهمتر اینکه خطرناک نسبت به غرب،^(۲) تداوم می‌یابد تا به یک ندم و قاعده تبدیل شود. همه این عوامل فضایی را ایجاد می‌کند که در آن مردم براحتی جایگزینی راه‌حل و اقدام نظامی را به جای ابزارهای سیاسی در اختلافاتی که با دشمن فرضی پیش می‌آید، می‌پذیرند. مشخص است که اوضاع برای مسلمانان بدتر شده است. در تحلیل نهایی، مسلمانان هستند که قربانی تروریسم هستند.



۱- این واقعیت که هیچ‌کس نمی‌تواند گفتمانی را بدون اینکه وانمود کند طرفدار آن است، توصیه کند، نشانه‌ای از انحصاری بودن گفتمان است. برای این موضوع و مسایل مربوطه بنگرید به: Edward Said, 1978.op.cit. :
 ۲- ادوارد سعید، به خوبی و به گونه‌ای مؤثر نشان داد که تا چه اندازه غرب و مطبوعات (در راستای تشکیلات ساختاری ذکر شده)، تحت رهبری آمریکا، باز محصور در گفتمان نژاد پرستانه در رابطه با اسلام هستند. قابل ذکر است که از سه مذهب توحیدی، تنها اسلام، مذهب پیوند و پیوستگی است؛ یعنی دکترین اسلام، پیوستن مسیحیان یا یهودیان به دین اسلام را تشویق می‌کند. این بدان معناست که با وجود تمامی تبلیغات منفی که اسلام در غرب دریافت می‌کند، مذهب «تحمل» است.

Said, E. 1981, "Covering Islam: How the media and the Experts Determine How We See the Rest of the world", New York: Pantheon.